

زبان و سبک این مجموعه شباهتهایی با «منظومه‌ای به قطر و قد» دارد، اما به‌عنوان اثری مستقل منتشر شده است. چه دلایلی شما را به این تصمیم رساند؟

هدف من خلق دو مجموعه متمایز بر پایه‌ی نوشتار زنانه (اکریچر فمینه) بود: یکی با عنوان «منظومه‌ای بی‌قطر و قد» که تمرکز خود را نه بر تجربه زیسته خاص زنانه، بلکه بر موضوعات اجتماعی و سیاسی قرار داده است. دیگری با عنوان «یک سر و هزار صدا» که به طور مشخص بر تجربه زیسته زنانه متمرکز است. هر دو مجموعه در یک بازه زمانی نوشته و تدوین شده‌اند، اما به دلیل تفاوت‌های مضمونی، به‌صورت جداگانه به چاپ رسیده‌اند.

عنوان یک سر و هزار صدا به چندلایگی هویت اشاره دارد. این مجموعه چگونه هویت زنانه را در مواجهه با عوامل محیطی، تاریخی و فرهنگی بازنمایی می‌کند؟

به عقیده من، هویت، چه فردی و چه جمعی، مفهومی پویا، چندلایه و در حال تغییر است که نمی‌توان آن را امری ثابت و از پیش تعیین‌شده تصور کرد. هر «صدا» در این مجموعه نمایانگر یک بُعد از تجربه‌های انسانی، فرهنگی و اجتماعی من است. صداهایی که گاه در تضاد و گاه در هماهنگی با یکدیگر قرار دارند. این چندلایگی بازتابی از طبیعت انسان است که تحت تأثیر عوامل محیطی، تاریخی و فرهنگی دائماً در حال بازتعریف و بازسازی خود به سر می‌برد. افزون بر این، من همواره با تضاد دائمی میان دو فرهنگ ایرانی و غربی دست‌به‌گریبان بوده‌ام. بارها احساس کرده‌ام که باید نقشی را ایفا کنم که از زن ایرانی یا غربی انتظار می‌رود. این کشمکش در کنار تجربیات حسی و عاطفی من در مواجهه با آن، همان فرایندی است که هویتم را شکل داده و به بازتعریف مداوم آن انجامیده است. به گفته جودیت باتلر، هویت

بخش دوم / ۳:

بررسی دفتر یک سر و هزار صدا / تهران. نشر سیب سرخ. چاپ اول ۱۳۹۹



تنها تحت تأثیر محیط نیست، بلکه از طریق تجربیات زیسته، احساسات و آن‌گونه که ما خود را در محیط بازنمایی و فهم می‌کنیم، شکل می‌گیرد. این دقیقاً همان چیزی است که من تلاش کرده‌ام در این مجموعه درباره هویت «زنانه» به ثبت برسانم: انعطاف، تغییرپذیری و پیچیدگی آنکه «زن» خوانده می‌شود.

این مجموعه با کاوشی ژرف در هویت زنانه، به بررسی مضامینی نظیر زنانگی، مادرانگی، هویت، و محدودیت‌های اجتماعی تحمیل‌شده بر زنان می‌پردازد. آن‌ها را با روایت‌های سنتی جنسیت در ادبیات پیوند می‌دهد. چگونه می‌توان بازتاب نظریات فمینیستی معاصر را در شعر شما تحلیل و بررسی کرد؟

این مجموعه بازتاب کشمکش و چالش درونی من با نظریه‌های فمینیستی است. نمایانگر تقابل دو نگرش متفاوت درباره زنانگی. مثل بیشتر فمینیست‌ها، سیمون دو بووار یکی از پیشگامان موج دوم فمینیسم، تأثیر عمیقی بر نگرش فمینیستی من داشته است. او با جمله مشهور «زن زاده نمی‌شود، بلکه تبدیل به زن می‌شود»، مفهوم زنانگی را به‌عنوان یک «هویت اجتماعی و تاریخی» بازتعریف کرد و نه یک ویژگی ذاتی. از دیدگاه او، تفاوت‌های زیستی به خودی خود مبنای نقش‌ها و جایگاه‌های اجتماعی جنسیتی نیستند. بلکه آنچه تفاوت میان زن و مرد تلقی می‌شود، نتیجه فرآیندهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است که نقش و جایگاه محدودتری به زن تحمیل کرده‌اند. جودیت باتلر، از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان معاصر در حوزه جنسیت و مینیسم، این ایده را گسترش داده و هویت جنسی را نتیجه تکرار رفتارهای اجتماعی می‌داند، نه یک حقیقت طبیعی یا حتا بیولوژیک. این نگرش به شکلی عمیق و بنیادین بر رویکرد من نسبت به زنانگی تأثیر داشته و طبیعتاً در

فلایه‌های مختلف این مجموعه هم بازتاب پیدا کرده است. مثلاً ارجاعات به تاریخ، مذهب و اسطوره‌ها در متون ادبی و فرهنگی، مثل حوا، رمان شوهر سابق آهو خانم و اشاره به کولیان قفقاز، نشان می‌دهند که چگونه فرهنگ و تاریخ به‌طور نظام‌مند تجربه‌های زن را قالب‌بندی کرده و در طول زمان و از خلال یک امتداد تاریخی پیوسته، به این تجربه‌ها معنا بخشیده‌اند. با این حال، تجربه‌های شخصی من به‌عنوان یک زن، مرا با جنبه‌های انکارناپذیری از بدنم روبه‌رو کرده است که محدود به ساختارهای اجتماعی نیستند. تجربه‌هایی واقعی و ملموس مانند قاعدگی، بارداری، سقط، و شیردهی. این تجربه‌ها مرا به سوی فمینیسمی سوق داده که با طبیعت ارتباطی عمیق‌تر و آمیخته‌تر دارد. جولیا کریستوا در نظریه «امر کریه» به مرز میان خود و دیگری می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه بدن زنانه، به‌ویژه در تجربه بارداری، این مرز را از میان برمی‌دارد. در بارداری، بدن زن در عین حال که خودِ مادر است، میزبان موجود دیگری هم هست که بخشی از او محسوب می‌شود اما در عین حال از او جداست. این وضعیت، تجربه‌ای منحصربه‌فرد از زنانگی را ایجاد می‌کند که در آن مفاهیم تثبیت‌شده درباره هویت دچار دگرگونی می‌شوند. کریستوا بر این باور است که ویژگی‌های خاص بدن زنانه، مانند بارداری، در نظام‌های اجتماعی و فرهنگی مردسالارانه معمولاً به‌عنوان امری «نامتعارف» یا «کریه» درک می‌شوند و اغلب به شکلی حذف یا نادیده گرفته می‌شوند تا از گفتمان‌های عمومی و زندگی روزمره کنار گذاشته شوند. بنابراین، امور تنانه و «کریه» ابزار قدرتمندی برای تحلیل نگاه فرهنگ به بدن زن و جایگاه زن در اجتماع فراهم می‌کند. لوسی ایریگاری هم به تجربه‌های خاص بدن زنانه مانند قاعدگی، بارداری، و شیردهی توجه داشته و معتقد است که این جنبه‌های زیست‌شناختی

باید در زبان، فرهنگ، و فلسفه بازتعریف شوند. من این نگاه را دوست دارم، چون افقی تازه و درکی جامع‌تر از هویت زنانه ارائه می‌دهد: هویتی که نه تنها به تجربه‌های اجتماعی، بلکه به پیوندی عمیق با طبیعت و بدن مرتبط است.

تضاد میان تصاویر شهری و طبیعی، محوریت برجسته‌ای در این مجموعه شعری دارد. این تقابل چه نقشی در بازنمایی و بازتعریف هویت فرهنگی و فردی شما دارد؟

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در این مجموعه سعی کرده‌ام تقابلی ظریف میان این مجموعه و مجموعه‌ی دیگرم ایجاد کنم. هرچند در هر دو از نوشتار زنانه (اکریچر فمینه) بهره برده‌ام، اما تمرکز اصلی «یک سر و هزار صدا» بر زنانگی است. پیوند مستقیم زنانگی با طبیعت و محیط زیست در این مجموعه، از باور من (به عنوان یک فمینیست بوم‌گرا) به ارتباط میان سرکوب زنان و بهره‌کشی از طبیعت سرچشمه می‌گیرد. طبیعت در این اشعار نه فقط بستری برای روایت، بلکه بازتابی از تجربه‌های زیسته من است به عنوان یک زن؛ تجربه‌هایی که بر خلاف رویکرد مردانه، نه بر اساس مفاهیم انتزاعی و سلطه‌جویانه، بلکه بر پایه واقعیت‌های ملموس و دردهای زیسته شکل گرفته‌اند. در این مجموعه، طبیعت و زنانگی به‌گونه‌ای مستقیم در هم تنیده‌اند. عناصر طبیعی همچون خاک، باروری، باد و باران، علاوه بر بازتاب چرخه‌های زیستی زنانگی، به نمایش ارتباط متقابل میان چرخه‌های طبیعی و چرخه‌های زنانگی می‌پردازند. این اشعار تلاش می‌کنند تا نشان دهند که طبیعت و زنانگی، در عین آسیب‌پذیری، از قدرتی بی‌پایان برای تغییر و نوزایی برخوردارند

دربخش دو، حتی در مواجهه با شخصی‌ترین مضامین، لحنی تحلیلی، نظاره‌گر و فاصله‌دار نسبت به احساسات اتخاذ شده، اما بخش سه با رویکردی عمیق‌تر و شخصی‌تر به بازنمایی ملموس اندوه، اشتیاق و دگرگونی می‌پردازد. این تغییر در نحوه بیان احساسات چه چیزی را درباره شما و فرآیند خلقتان آشکار می‌کند؟

چه مشاهده‌ی جالبی. فکر می‌کنم این موضوع بیشتر به انتخاب اشعاری که برای این مجموعه برگزیده‌ام مرتبط باشد تا سبک شخصی من در بیان احساسات عاشقانه. من اتفاقاً در دهه بیست زندگی‌ام، شعرهای عاشقانه زیادی نوشته‌ام که لحن بسیار عریان، عاطفی و شکننده داشتند و بسیاری از آن‌ها را می‌توان در مجموعه‌ی نخست من، «دختر خرداد»، پیدا کرد. اما، به نظر می‌رسد زمانی که این مجموعه را منتشر کردم، به این دلیل که ازدواج کرده و مادر شده بودم، ناخودآگاه از انتخاب اشعاری که بی‌پرده‌تر بودند و به روابط گذشته‌ام اشاره می‌کردند، پرهیز کرده‌ام. در مقابل، در بخش سوم که تجربه مادر شدنم را روایت می‌کند، کاملاً بی‌واسطه احساساتم را بیان کرده‌ام.

در این مجموعه همچنان می‌توان ویژگی‌هایی چون روایت غیرخطی، چندصدایی، بیان آوانگارد و ارتباط عمیق با بدن را مشاهده کرد. اما آنچه بیش از پیش در این دفتر برجسته به نظر می‌رسد، چرخه‌وارگی و تکرار است. این الگوی بازگشت چگونه در ساختار و محتوای شعرهایتان به کار گرفته شده و چه نقشی در انتقال احساسات و پیام کلی مجموعه ایفا می‌کند؟

چرخه‌وارگی و تکرار، مثل عناصر دیگری که نام بردید، از ویژگی‌های بارز نوشتار زنانه (اکریچر فمینه) به شمار می‌رود. اما، تمرکز خاص این

مجموعه بر زنانگی و پیوند آن با طبیعت، احتمالا باعث شده تا چرخه‌وارگی به شکلی برجسته‌تر در ساختار و محتوای اشعار ظاهر شود. کامیلا پاگلیا، یکی از متفکران فمینیستی محبوب من، در کتاب «نمایه‌های جنسی»، زن را تجسمی از طبیعت می‌داند که با چرخه‌های تکرار و بازگشت پیوندی عمیق دارد. او بر این باور است که تن زنانه، از طریق تناوب‌های زیستی مانند قاعدگی، بارداری، و چرخه‌ی حیات، ارتباطی ناگسستنی با الگوهای چرخه‌ای طبیعت همچون جزر و مد، تغییر فصل‌ها، و شبانه‌روز برقرار می‌کند. این پیوند، به گفته پاگلیا، نه تنها نماد قدرت زنانه در زایش است، بلکه محدودیت‌ها و اجبارهای زندگی زیستی او را هم یادآور می‌شود. از دید او، زن مانند طبیعت در چرخه‌ای بی‌پایان از تجدید حیات قرار دارند، فرآیندی که مرگ، تولد، و دگرگونی را به عنوان عناصر جدایی‌ناپذیر در خود جای داده است. پاگلیا این چرخه‌ها را دوگانه می‌بیند. از یک سو، نمایانگر نیروی زایش و از سوی دیگر، نوعی تسلیم ناگزیر در برابر سرنوشت محتوم. و این دوگانگی همواره در تجربه‌های زیسته من حضور داشته و به شکلی واضح در اشعارم منعکس شده است. من در شعرهایم از پرده حلقوی زحل می‌نویسم؛ از سیبی که پیش از درخت‌شدن خورده می‌شود؛ از میل به نوشتن می‌گوییم، در حالی که برای مادر شدن دیر شده؛ از اشتیاق عمیق برای داشتن فرزندی که هر کار می‌کنم سقط می‌شود. این تضادها و تنش‌ها، بخشی جدایی‌ناپذیر از مسیر زندگی من بوده‌اند. شاید این دوگانگی همان چیزی باشد که لاکان «امر واقع» می‌خواند؛ لحظه‌ای که تجربه‌های زیسته در تقاطع امر نمادین و واقعیت بدن قرار می‌گیرند. در اشعار من، چرخه‌وارگی نه تنها بازتابی از این پیوند عمیق با طبیعت و زنانگی است، بلکه تلاشی ناخودآگاه برای پر کردن این شکاف میان قدرت تصمیم‌گیری و پذیرش محدودیت بدن زنانه است، و جست‌وجوی معنا در دل این تضاد

